

بازجوی چهره سفید

این نوشته در مجله آرش در زمان برسرکار آمدن خاتمی (رئیس جمهور وقت) چاپ شده که به همان صورت در مورد روحانی (رئیس جمهور بعد از احمدی نژاد) صدق می‌کند.

آن‌هایی که شکنجه‌گاه‌های ساواک سلطنتی یا ساوامای اسلامی را دیده‌اند با اصطلاح "بازجوی چهره سفید آشنا هستند. اگر اسمش را نشنیده باشند، رویش را دیده‌اند.

اول چند نفر می‌ریزند و فرد دستگیر شده را می‌زنند، لت و پار می‌کنند. وقتی خسته شدند و احتیاج به استراحت داشتند، می‌روند و چند لحظه او را تنها می‌گذارند. در این فاصله، سروکله یک نفر با ظاهری آراسته پیدا می‌شود. با لبخندی وارد می‌شود و وانمود می‌کند که با چیز غیرمترقبه‌ای روبرو شده است. می‌پرسد: چرا ترا زده‌اند؟ چه کسی این کار را کرده؟

بالای سر زندانی که روی تختی بسته شده است می‌نشینند و از در نصیحت کردن و دلسوزی در می‌آید. بسته به نوع جواب دادن فرد زندانی رفتار او هم تفاوت دارد. اگر حس مقاومت و پرخاش ببینند، می‌گویند "پس تقصیر خودت است. من واقعا دلم به حالت می‌سوزد، به خودت رحم کن! این‌ها دیوانه‌اند می‌زنند می‌کشندت. به هر حال اگر پشیمان شدی مرا صدا بزن!" اگر روی خوش ببینند، سربازی، پاسداری، نگهبانی، کسی را صدا می‌زنند و می‌گویند "دست و پای این را باز کن!" بغل دستش می‌نشینند و راه چاکری و تسلیم و توبه را نشان می‌دهد. او که رفت دژخیمان دوباره پیدایشان می‌شود. و باز در تنفس بعدی این یکی می‌آید.* این بازجوی چهره سفید تا مراحل دادگاه و حتی اعدام هم حضور دارد. اوست که برای اعدامی دعا می‌خواند و طلب آمرزش می‌کند. این بازجو فرد ثابتی نیست. ممکن است در یک پرونده او نقش چهره سفید را بازی کند و در پرونده دیگر همان چهره سیاه معمولی‌اش را داشته باشد.

آنان که به دام بازجوی چهره سفید می‌افتند ابتدا باید اطلاعاتشان را بدهند، بعد خبرچینی کنند، سپس در شوهای تلویزیونی و مصاحبه‌های حسینییه اوین در حضور دیگر زندانیان شرکت کنند. در مراحل بعد باید از دیگران بازجویی کنند. و سرانجام برای نشان دادن خلوص نیت در جوخه اعدام بایستند و رفقا و دوستانشان را به گلوله ببندند یا به مغزشان تیر خلاص شلیک کنند.

اخیرا شکنجه‌گاه بزرگ جمهوری اسلامی ایران که به وسعت تمام خاک ایران است، بازجوی چهره سفیدی را به امت مسلمان نشان داده که گرچه وجودش نشان‌گر این واقیت است که دستگاه رژیم به شیوه سابق کارایی ندارد اما او هم کسی است در حد همان بازجوی چهره سفید و حتی نه عبایی در

*توجه به این نکته که بعد از خاتمی (چهره سفید) احمدی نژاد آمد و بعد از او باز سید خندان دیگری (روحانی) را به میدان فرستادند.

آورده، نه عمامه‌ای از سر برداشته، نه ریشی تراشیده و نه به غیر از وعده و وعید توخالی دادن کاری کرده است.

حال این‌که چرا و چگونه است که مردم برای نشان دادن تنفر خود از چهره‌های دیگر رژیم و در واقع کل نظام به این یکی رای داده‌اند و بر زبان آوردن خواسته‌هایشان را به او تحمیل کرده‌اند، بحثی است در خور تعمق و جا دارد که مورد بررسی قرار گیرد، اما بحث من بیستر در باره آن بخش از شرکای طبقاتی جمهوری اسلامی است که خود را بخشی از اپوزیسیون – به ویژه در خارج از کشور – معرفی می‌کنند و هنوز هیچی نشده ساز ناسازشان را به صدا در آورده‌اند؛ تبریک و تهنیت می‌گویند و جشن می‌گیرند، خواب‌های رنگین می‌بینند و پیش از آن‌که قاچ زین به دستشان افتاده باشد، در میدان خیال اسب می‌تازند و به امید لطف حاکمان، به در یوزگی اجازه شرکت در انتخابات بعدی یا اجازه در آوردن "عبرت نامه" ای، گلو جر می‌دهند و قلم می‌فرسایند. به دیگران هم پیغام می‌دهند و نصیحت می‌کنند که "چه نشسته‌اید، چرا مقاومت می‌کنید؟ چرا به خودتا و به مردم رحم نمی‌کنید؟ خشونت به خرج می‌دهید. دوران این چیزها گذشته است!" همان خوش رقصی‌هایی که در اوایل بر سر کار آمدن رفسنجانی (مسئول قتل عام زندانیان و ترورهای داخل و خارج کشور) می‌کردند و تا آنجایی پیش رفتند که او را امیرکبیر ثانی لقب دادند. اینان گاه در نقش نادم و تواب و گاه مصلح اجتماعی می‌خواهند دیگر بخش‌های اپوزیسیون را در سلک خود در آورند. اینان در این سال‌های نکبت‌بار به این نتیجه رسیده‌اند که هر چه کشیده‌اند، از انقلاب و انقلابی‌گری بوده است. این هم البته یک مقصر بیشتر ندارد: چپ‌ها، کمونیست‌ها، خشونت‌طلبان. که خودشان هم بعضاً - البته در کمال شرمندگی - زمانی جزو آن‌ها بوده‌اند. تنها مانع رسیدن آن‌ها به آزادی خودشان (و نه مردم) همین کمونیست‌ها هستند که نمی‌خواهند دست از لجاجت بردارند. با این همه ضربه کاری که خورده‌اند هنوز دست بردار نیستند. آن‌ها هزارتا جان دارند. شوروی‌شان فرو ریخت، دیوار برلین‌شان خراب شد. اما هنوز هستند. چه موجوداتی هستند این‌ها؟

نقد دیدگاه، زیر سؤال بردن انقلاب و مبارزه طبقاتی و پوچ دانستن آن‌ها. مساوی دانستن این چیزها با دیکتاتوری و کشت و کشتار، غیر علمی و غیر ایرانی دانستن تحلیل‌های طبقاتی، همه و همه کوشش‌هایی بوده است که این حضرات در این سال‌ها با تمام توش و توان خود به آن پرداخته‌اند. حال فکر می‌کنند نظرات آن‌ها مورد قبول واقع شده و تئوری‌های ضد پیشرفت و ترقی دست نشان شده‌اند. همه پذیرفته‌اند که باید از مشی ضدانقلابی آنان پیروی کنند. (فکر نکنید اتهام می‌زنم، آن‌ها خود علناً می‌گویند و ضد انقلاب بودن خود افتخار می‌کنند.) بنابراین وقت آن رسیده است که شخص متهم نیز که مانع پیروزی آن‌ها بوده است معرفی شود؛ درست به همان شیوه و در همان مسیری که بازجوی چهره

*توجه به این نکته که بعد از خاتمی (چهره سفید) احمدی نژاد آمد و بعد از او باز سید خندان دیگری (روحانی) را به میدان فرستادند.

سفید تواب را هدایت می‌کند. یعنی لو دادن دیگران، خبرچینی، به کج راه بردن افکار عمومی و آخرین تاکتیک‌شان حمله شخصی به افراد مشخص است. همان تاکتیک کهنه‌ای که از شاهنشاهان کهن به یادگار مانده است. همه مبارزین مسائل شخصی داشته‌اند. مزدک زن باز بوده، بابک خرم دین بودایی بود، حیدر عمو اوغلی جاسوس بود، ارانی مسئله روانی داشت. ستارخان دهاتی بود. این یکی زنش را کتک می‌زده، آن دیگری به‌خاطر پسرها انقلابی شده بود، این یکی لباس بدریخت می‌پوشید و... آن دیگری منافع شخصی دارد. از مبارزین فعلی هم کسی از زیر تیغ این‌ها در نرفته است. از همه بدتر همه این‌ها در پی انقلاب بودند! این‌ها همیشه خیال‌های شیطانی برای مملکت ما داشته‌اند، آن‌ها با علم کردن چیزهای موهومی به نام کارگر و زحمت‌کش و دارا و ندار می‌خواهند جامعه ما را از هم بپاشند و گرنه جامعه ما یک مردم، یک ملت، یک طبقه، یک خانواده است. آن‌ها می‌خواهند تجزیه‌شان کنند تا نقشه‌های بیگانه را پیاده کنند. به دست کفار بدهند و یک حرف تازه مد شده: دمکراسی نمی‌فهمند، دیکتاتور هستند."

در این نوع تفکر و کردار از سلطنت‌طلب‌های سابق و فعلی گرفته تا جمهوریخواهان و به اصطلاح ملی‌چی‌های رنگارنگ و چپ‌های به‌راست غلطیده همصدا هستند و جدا از اختلافاتی که احیانا با هم دارند در مقابل مانع راهشان به یک شیوه عمل می‌کنند. آن‌ها دانسته یا نادانسته از منافع طبقاتیشان که هم‌سو با منافع طبقه حاکم ایران است دفاع می‌کنند و بازی بازجوی چهره سفید بهانه تازه‌ای به دستشان داده که رو به دیگران چشم بدرانند و خود را محق بدانند.

کلام آخر این‌که من مخالف این نیستم که کسی از منافع طبقاتیش دفاع کند، به شرطی که جبهه‌اش را مشخص کند و اهل مبارزه باشد. چون نهایتاً بیشتر از دو سنگر وجود ندارد. نمی‌شود هم منتظر لطف حاکمان بود و هم با شام محکومان شریک شد.